

چکیده

قرآن کتاب تربیت انسان است. از این رو، یکی از اصلی‌ترین زمینه‌های پژوهش در قرآن، بررسی رویکرد تربیتی آن است. از آنجاکه شیوه‌ی بیان آموزه‌های تربیتی، در اثرپذیری مخاطب نقش اساسی دارد، قرآن کریم شیوه‌های متنوع بیانی را به کار بسته است. شاخص‌ترین آنها استفاده از شیوه‌های استدلالی است. تعالیم تربیتی قرآن، ضمن توجه به عقل و منطق مخاطب، انواع استدلال شامل قیاس، استقراء و تمثیل را به کار بسته است. علاوه بر این، در مواردی جنبه‌ی استدلالی این آیات، قوی‌تر از سایر زمینه‌های آن است. شیوه‌ی بیان آیات تربیتی نیز، کاملاً متناسب با رهنمودهای تربیتی آن است؛ بنابراین، میان روش‌های تربیتی قرآن و شیوه‌های بیان آن، تناسب و هماهنگی فراوانی وجود دارد.

فتحیه فتاحی زاده

استاد دانشگاه الزهراء (س)، نویسنده‌ی

مسئول

f\_fattahizadeh@alzahra.ac.ir

مهناز امیرخانی

دانشیار دانشگاه الزهراء (س)

amirkhani\_m@yahoo.com

نعیمه سادات رضوی علوی

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

فاطمه ونکی

دانشجوی دکتری دانشگاه الزهراء

واژگان کلیدی:

آموزه‌های تربیتی قرآن، شیوه‌های

بیانی، آیات استدلالی.

## بیان مسئله

دوری از ریشه‌ی آسمانی اخلاق و بی‌توجهی به خدا و آخرت که از پایه‌های اساسی معرفت انسانی به‌شمار می‌روند، از آفاتی است که به ایجاد شبهات و سست شدن پایه‌های اخلاق منجر شده است. در چنین شرایطی، طرح نظام فکری اسلام، اهمیت دارد. این نظام، نه به نظام‌های دیگر شباهت دارد و نه تلفیق یا التقاطی از نظام‌های مختلف است. به‌طورکلی، نظام فکری اسلام، جنبه‌ی تربیتی با ویژگی‌های معینی دارد.

قرآن کریم در آیات تربیتی، علاوه بر اسلوب‌های بلاغی مانند تصریح، تشبیه، کنایه و مجاز، از شیوه‌های استدلالی یعنی قیاس و استقراء و تمثیل نیز استفاده کرده است.

بلاغت آیات قرآن کریم و شیوه‌های منحصربه‌فرد بیانی آنها موجب شده که توجه به اسلوب‌های بلاغی و تعمیق در شیوه‌های بیانی آیات قرآن کریم، همواره مورد اهتمام قرآن‌پژوهان قرار گیرد. بلاغت سخن، یکی از ابزارهای کارآمد در تأثیر کلام است. این موضوع، هنگامی که در زمینه‌ی کلام تربیتی عنوان شود، معنای ژرف‌تری می‌یابد؛ زیرا شیوه‌ی بیان تربیت، نقش مهمی در تأثیر تربیت ایفا می‌کند.

شیوه‌های منطقی و استدلالی آیات تربیتی نیز از عناصر قابل‌تأمل در این آیات است؛ زیرا گفتار منطقی و ارائه‌ی دلیل برای یک امر، مخاطب را در پذیرش آن یاری می‌کند.

تحقیق پیش رو، تلاشی است برای آشنایی نزدیک‌تر با تربیت در قرآن کریم و سپس استخراج شیوه‌های بیان استدلالی در آیات تربیتی آن. به همین منظور، به ارائه‌ی تعاریف کوتاهی از شیوه‌های بیان استدلالی پرداخته است. پیداست که این شیوه‌ها در تأثیر تربیت بر مخاطب، اهمیت خاصی دارند و شیوه‌ای که قرآن برای القای این مفاهیم برگزیده است، برترین و اثربخش‌ترین آنهاست.

ضرورت پرداختن به بحث تربیت قرآنی بر کسی پوشیده نیست؛ اما در این زمینه، با وجود تلاش‌های فراوانی که صورت گرفته است، هنوز هم نیاز به پژوهش‌هایی با اصالت کامل در منابع و متون دینی، جامع و نوپردازانه وجود دارد؛ زیرا اکنون، هر قلمی می‌تواند نوشته‌ای در باب تربیت اسلامی رقم زند. این چنین است که تکرار مکرر در آثار مربوط به تربیت اسلامی، فراوان دیده می‌شود.

به این منظور، اگرچه تلاش‌های درخور توجهی صورت گرفته و آثار پرباری تدوین شده است؛ اما بیشتر آنها، یا تخصصی و علمی نیست و یا بر پایه‌ی آموزه‌های اسلامی بنا نشده است و هنوز تعلیم و تربیت اسلامی، در ابتدای راه پر فراز و نشیب خویش است و این می‌طلبد که پژوهش‌گران متعهد همت کنند و نظام تربیتی اسلام را به‌گونه‌ای به‌سامان و درخور تقدیر عرضه نمایند؛ زیرا هیچ‌یک از این آثار، آیات تربیتی را از حیث شیوه‌های بیان بررسی نکرده‌اند. تحقیق حاضر بر آن است تا با انجام این بررسی در حد وسع، نگاه دیگری را پیش روی تربیت در قرآن بگشاید. در میان کتب تربیتی نگارش یافته، کتاب نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تألیف خسرو باقری، تلاش نو و موفقی در زمینه‌ی تربیت در اسلام است که در این نوشته، از شیوه‌ی ارائه‌شده

در این کتاب در تقسیم‌بندی روش‌های تربیتی استفاده شده است. برای انجام این پژوهش، کتاب‌های تربیتی متعددی مطالعه و شیوه‌های آنها بررسی شد و پس از انتخاب یک شیوه، بارها قرآن کریم مورد مطالعه قرار گرفت و آیات تربیتی منطبق با شیوه‌های تربیتی ارائه شده، انتخاب شد و پس از معرفی یک الگوی طبقه‌بندی روش‌های تربیتی، نمونه‌هایی از آیات تربیتی قرآن که بر روش‌های تربیتی معرفی شده، قابل انطباق باشد، ذیل هر شیوه ذکر شده است و سعی بر آن است که آیات ذیل هر شیوه، در عین رعایت اختصار، به حد کفایت ارائه شود. پس از آن، آیات یاد شده، از جهت شیوه‌های استدلالی بررسی شده‌اند. در نهایت، به این سؤال پاسخ داده می‌شود که شیوه‌های بیان استدلالی در آیات تربیتی قرآن کدام است؟

۱. مروری بر شیوه‌های بیانی-استدلالی قرآن کریم
- در آیات استدلالی، شیوه‌های بیان مختلف است. بعضی از این شیوه‌های بیانی-استدلالی عبارت است از:
  - ۱-۱. تلقین و تحمیل به نفس که حالتی اجباری دارد؛ از این رو، مطلوب‌تر آن است که با ذکر یک علت، متری برای پذیرش این اجبار آماده شود.
  - ۱-۲. اعطای بینش، تحریک ایمان و دعوت به آن که تلقی آدمی را از امور دگرگون می‌کند و احساس مسئولیت و الزامی درونی در وی برپا می‌سازد.
  - ۱-۳. محاسبه‌ی نفس که مداومت و محافظت بر عمل را میسر می‌سازد.
  - ۱-۴. زمینه‌سازی، تغییر موقعیت و ابتلا که امکان شکل‌گیری‌ها و شکل‌دهی‌های مطلوب را در آدمی بالا می‌برد.
  - ۱-۵. مبالغه در عفو و پاداش و پذیرش توبه که بر اصل فضل مبتنی است.
  - ۱-۶. معرفی اسوه.
  - ۱-۷. تکلیف به قدر وسع، مجازات به اندازه‌ی خطا.
  - ۱-۸. مرحله‌ای کردن تکالیف و تجدیدنظر در آنها که نشان‌دهنده‌ی این است که مربی، تنها باید به وسع مخاطب خویش نظر بدوزد.
  - ۱-۹. تزکیه و تعلیم حکمت که طغیان‌های نفسانی را مهار می‌کند که مانع اندیشه و تعقل است.
  - ۱-۱۰. بیان مهر و قهر و عطا و حرمان که مایه‌ی تحکیم پیوند تربیتی است.

### ۱-۱. تلقین و تحمیل به نفس

تلقین به نفس به این معناست که از طریق به زبان آوردن سخن معینی، تغییری به مقتضای آن در ضمیر پدید آید و یا با آشکار ساختن فعلی در اعضا و جوارح، سایه و طنین آن عمل را به درون بیفکنیم. هرگاه دو گونه تلقین قولی و فعلی در هم آمیزد، تأثیری مضاعف به بار می‌آورد (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۶۸-۷۰).

در تحمیل به نفس نیز، باطن انسان توسط ظاهر وی ساخته می‌شود؛ اما در تلقین، باطن انسان لزوماً گریزنده و بی‌رغبت نیست، در صورتی که در تحمیل به نفس چنین فرضی ملحوظ است (نک: همان، ص ۷۰-۷۳). آنچه در آیات این دو شیوهی تربیتی دیده می‌شود، بیش‌تر شیوهی استدلالی آنها است. گویی بنا به ذات تلقین و تحمیل که حالت اجباری دارند، مطلوب‌تر آن است که با ذکر یک سبب، متربی را برای پذیرش این اجبار آماده کند. هنگامی که فردی می‌خواهد بپذیرد که آگاهانه و با دست خود، عملی را بر اعضا و جوارح خویش تحمیل کند، معمولاً با دشواری همراه است و احتمال دارد که متربی از آن سرباز زند؛ اما در صورتی که حداقل یک علت برای این عمل اجباری داشته باشد، با رضایت درونی آن را انجام می‌دهد و به پذیرش آن گردن می‌نهد؛ به‌عنوان مثال در آیه‌ای می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و هم چنانکه برخی از شما با برخی دیگر بلند سخن می‌گویند با او به صدای بلند سخن نگویند، مبادا بی‌آنکه بدانید، کرده‌هایتان تباه شود» (حجرات، ۲). این آیه شامل یک استدلال است. روند استدلالی که از این آیه می‌توان استنباط کرد، چنین است:

۱. اگر صدایتان را در برابر پیامبر بالا ببرید یا مغرصدید یا بی‌غرض.

۲. اگر مغرصدانه و عامدانه چنین کنید، شأن پیامبر را انکار کرده‌اید و اگر بی‌غرض چنین کنید، پیامبر را آزرده‌اید.

۳. اگر شأن پیامبر را انکار کنید، کافرید و اگر پیامبر را بیازارید، بنا بر آیات ۶۱ توبه<sup>۱</sup> و ۵۷ احزاب<sup>۲</sup> موجب خشم خدا شده‌اید.

۴. اگر کافرید، بنا بر آیه‌ی ۱۰۵ کهف<sup>۳</sup> و اگر موجب خشم خدا شوید، بنا بر آیه‌ی ۲۸ محمد<sup>۴</sup>، عملتان نابود می‌شود.

۵. پس اگر صدایتان را در برابر پیامبر بالا ببرید، عملتان نابود می‌شود.

چنین شیوهی بیانی در آیات دیگری نظیر آیات ۲۲۱ بقره، ۱۹ نساء، ۳۷ احزاب و ۱۸، ۱۵ و ۱۹ لقمان نیز مشاهده می‌شود.

فریضه‌سازی یکی دیگر از شیوه‌های بیان است. این روش از اختصاصات شرایع الهی است که پاره‌ای از دستورالعمل‌های اساسی را که به کار بستن آنها برای تربیت انسان ضروری است، به‌عنوان فریضه قرار داده است. فریضه یعنی حکمی که انجام آن واجب است و به‌هیچ‌وجه تعطیل‌بردار نیست. فریضه‌سازی در تربیت، تضمین‌کننده‌ی مداومت و محافظت است؛ زیرا فریضه، امری است که به‌هرحال باید انجام پذیرد و انجام‌پذیر بودن آن، بسته به فراهم آوردن شرایطی است که درباره‌ی آن خواسته شده است. (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۹۱-۹۲؛ نک: احمدی، ۱۳۶۴، ص ۱۷۳-۱۷۸).

۱- ... و کسانی که پیامبر خدا را آزار می‌رسانند، عذابی پردرد [در پیش] خواهند داشت.

۲- پی‌گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است.

۳- آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند؛ در نتیجه، اعمالشان تباه شد و روز قیامت برای آنان [قدر] ارزشی نخواهیم نهاد.

۴- زیرا آنان از آنچه خدا را به خشم آورده، پیروی کرده‌اند و خرسندیش را خوش نداشتند؛ پس اعمالشان را باطل گردانید.

عللی که برای آیات این بخش ذکر شده است، نهایتاً در این حد است که «این کار را انجام دهید؛ چون برای شما بهتر است و به سود شماست». این آیات، ساختار استدلال قیاسی<sup>۱</sup> دارند؛ اما دلایل آنها به خوب بودن یا بد بودن بازمی‌گردد که خدا از آن خبر می‌دهد؛ به‌عنوان مثال، در آیه‌ای می‌فرماید: «بر شما کارزار واجب شده است، درحالی‌که برای شما ناگوار است؛ و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» (بقره، ۲۱۶). چنین شیوه‌ی بیانی در آیات دیگری نظیر آیات ۶ مائده، ۱۱۴ هود و ۴۵ عنکبوت نیز مشاهده می‌شود.

در موارد فوق، نوع استدلال‌ها به‌صورت قیاس اقتزانی<sup>۲</sup> تنظیم شده است. البته در بسیاری موارد، همه‌ی مقدمات قیاس ذکر نشده است و به‌صورت قیاس‌های مضمّر، ضمیر یا مرخم<sup>۳</sup> آمده است. در صورت‌سازی قیاس‌های یادشده، ناگزیر به افزودن مقدمات محذوف (صغرا یا کبرای حذف‌شده) و یا نتیجه‌ی غیر مذکور شده‌ایم. بدیهی است در بیشتر قیاس‌های قرآنی با توجه به غنای مفاهیم و ایجاز قرآن، لازم است مقدمات عدیده‌ای را صورت‌بندی کرد و بالمآل با قیاس‌های مرکب (شامل بیش از دو مقدمه)، سروکار خواهیم داشت.

## ۲-۱. اعطای بینش، تحریک ایمان و دعوت به آن

در روش اعطای بینش، سعی بر آن است که تلقی آدمی از امور دگرگون شود. ایجاد دگرگونی در تلقی افراد، ازجمله لوازم قطعی تغییر رفتارها و اعمال آنان است؛ زیرا نوع تلقی و به‌عبارت‌دیگر، نحوه‌ی ارزیابی امور، یکی از مبانی مؤثر در نوع رفتارها و اعمال است (نک: باقری ۱۳۷۴، ص ۷۵). یکی از این آیات چنین است: «مَثَل آنچه [آنان] در زندگی این دنیا [در راه دشمنی با پیامبر] خرج می‌کنند، همچون مثلی بادی است که در آن، سرمای سختی است که به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند بوزد و آن را تباه سازد و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشان ستم کرده‌اند» (آل عمران، ۱۱۷). بنا بر استدلال تمثیلی در این آیه می‌توان گفت:

۱. انفاقی که انسان در آن امید نتیجه دارد؛ مانند بذر پاشیدن در زمین به امید ثمر دادن است.
  ۲. انگیزه‌ی انفاق اگر غیرالهی باشد؛ مانند باد سوزناک و مخربی است که بر این زمین بوزد (نک: مکارم شیرازی ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۶۰).
  ۳. چنین بادی محصول را نابود می‌کند.
- ∴ انفاقی که انگیزه‌ی آن در غیر مسیر الهی باشد، ثمره‌اش نابود می‌شود؛ یعنی بی‌ثمر خواهد بود.

۱- قیاس، مجموعه‌ای از قضایای تالیف یافته است که با فرض صدق آنها و به سبب نحوه‌ی تألیفشان، بالضروره قضیه دیگری را لازم بیاورند (مظفر، ۱۹۶۸، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۳۶).

۲- قیاس اقتزانی، قیاسی است که نتیجه یا نقیض آن، به نحو آشکارا در مقدمات نیامده است (مظفر، ۱۹۶۸، ص ۲۳۲-۲۳۳؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۳۶).  
۳- قیاس مضمّر قیاسی است که یکی از اجزای آن حذف‌شده باشد. قیاس ضمیر، قیاس محذوفه الکبری و قیاس مرخم، قیاسی است که نتیجه‌ی آن ذکر نشده باشد (مظفر، ۱۹۶۸، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۲۹۸-۲۹۹؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۸).

مشابه چنین استدلالی در آیات ۲۴ سوره یونس و ۲۰ سوره حدید نیز مشاهده می‌شود. آیات داخل در این شیوه، بیش‌تر استدلالی هستند؛ زیرا بر اساس بینش‌هایی که ارائه شده‌اند، نتیجه‌گیری می‌کند که در چنین شرایطی، باید ایمان بیاورید؛ به‌عنوان مثال آیه‌ای می‌فرماید: «کسانی که کفر ورزیدند، پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد. بگو: آری، سوگند به پروردگارم! حتماً برانگیخته خواهید شد، سپس شما را به [حقیقت] آنچه کرده‌اید قطعاً واقف خواهند ساخت و این بر خدا آسان است؛ پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم، ایمان آورید و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» (تغابن، ۷ و ۸). جمله‌ی دعوت‌کننده به ایمان در این آیه، نتیجه‌گیری از مضمون آیه قبلی است. به عبارت دقیق‌تر می‌توان گفت:

۱. شما مبعوث می‌شوید و در نتیجه، به نیک و بد عملتان جزا داده می‌شوید.

۲. اگر کافر شوید، سزای بد می‌بینید.

۳. کسی که می‌خواهد سزای نیک ببیند، باید ایمان بیاورد.

تحریک ایمان نیز از دیگر روش‌های تربیتی است. ایمان، فعلی ارادی و مبتنی بر اندیشه و تعقل است (نک: رحیمی ۱۳۸۹، ص ۱۴۸-۱۵۴). ایمان به معنی باور و اعتقادی است که عمیقاً در وجود انسان رسوخ می‌کند.

به‌کارگیری شیوه‌ی تحریک ایمان، احساس مسئولیت و الزام درونی را در آدمی برپا می‌کند که به سبب مبتنی بودن بر ایمان به خدا، آن را احساس تکلیف نیز می‌گویند؛ اما در این روش، قوه‌ی محرکه، ایمان به خداست و آن نیز مستلزم فرائر رفتن از خودخواهی بسیط اولیه است. از این‌رو، گستره‌ی بهره‌وری از این روش، محدود به کسانی است که ایمان به دل آنان راه‌یافته باشد. روش پیشین، درعین‌حال، مقدمه و مدخلی بر این روش محسوب می‌شود؛ زیرا با تکیه بر خودخواهی اولیه، می‌توان به ایمان فراخواند و وقتی ایمان حاصل شد، با تکیه بر آن می‌توان به تکالیف فراخواند.

کسی که به خدا ایمان دارد، از نیروی بالقوه‌ای در درون خود برخوردار است که در حال سکون، حتی از خود او نیز پنهان است؛ اما اگر این نیرو به جنبش در آید، مظهر تحولات درونی عظیم و اقدامات چشمگیری خواهد شد و این در حالی است که حتی خود فرد، آن‌ها را از خویش گمان نمی‌برد. در این روش تربیتی، مقصود، پدید آوردن چنین جنبشی است که حاصل آن، احساس تکلیف و انگیزتگی عمیق درونی است. با ظهور این احساس و انگیزتگی که نمایشی از اراده و اختیار انسان است، امکان ایستادگی در برابر فشارها و مقتضیات محیطی و بلکه حرکت در برابر آن فراهم می‌آید (باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۰۸-۱۰۹). آیات ۱۱۸ انعام، ۱۳ توبه و ۳۶ احزاب از جمله آیاتی هستند که از این روش تربیتی بهره برده‌اند.

روش دعوت به ایمان نیز ناظر به ایجاد تحولی باطنی است و هرگاه چنین تحولی رخ دهد، آثار آن بر ظاهر آدمی و اعمال وی پدیدار خواهد شد. در این روش، نظر بر آن است که با تکیه بر بینش‌های یادشده، جنبشی در عزم آدمی پدید آید و به این ترتیب، بینش به عقیده بدل شود و گره ریشه‌ی خود را در قلب افکند. از این‌رو، قرآن به اعطای بینش اکتفا نمی‌کند، بلکه انسان‌ها

را فرامی‌خواند تا به مقتضای آن بینش ایمان بیاورند و عزم و اراده‌ای بر انجام لوازم عملی آن اتخاذ کنند؛ زیرا بسیار پیش می‌آید که انسان دانسته‌هایی دارد؛ اما خود را ملتزم به لوازم عملی آن نمی‌کند. در روش دعوت به ایمان، بنا بر آن نیست که علم تازه‌ای به انسان عطا شود، بلکه انگیزختن او به التزام نسبت به آنچه می‌داند، مدنظر است. همین انگیزختن به عزم، گاه طریقه‌ای است که فرد را به حرکت درمی‌آورد و او را آماده‌ی التزام می‌سازد. روش دعوت به ایمان، ناظر به ایجاد تحولی باطنی است و هرگاه چنین تحولی رخ دهد، آثار آن بر ظاهر آدمی و اعمال وی پدیدار خواهد شد (نک: همان، ص ۸۶-۸۷). آیات ۴۷ و ۱۳۶ نساء و ۷-۸ تغابن از جمله آیاتی هستند که روش دعوت به ایمان در آنها مشاهده می‌شود.

همان‌گونه که مشاهده شد، ساختار استدلالی آیات یادشده، همگی از نوع استدلال قیاسی است. در این آیات، معمولاً با یک گزاره‌ی شرطی و گزاره‌ی حملی (به صورت وضع مقدم و یا رفع تالی) مواجه می‌شویم. استفاده از قیاس‌های استثنایی<sup>۱</sup> در این موارد بیشتر به چشم می‌خورد.

### ۱-۳. محاسبه‌ی نفس

محاسبه‌ی نفس عبارت است از ارزیابی اعمال و نیت‌های پنهان در آنها. محاسبه‌ی خویش با توجه به ویژگی‌هایی که در تربیت اسلامی برای آن ذکر شده، شیوه‌ای است که مداومت و محافظت بر عمل را میسر می‌سازد (نک: همان، ص ۹۲-۹۴). آیه‌ای در این زمینه مشهور است و آیات دیگری که از نظارت خداوند بر اعمال و رفتار انسان حکایت دارد و از روز جزا و حاضر و مجسم شدن اعمال در آن روز سخن می‌گوید و یا انسان را به پروای الهی و تقوا فرامی‌خواند، نیز از این قبیل به حساب می‌آید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا دارید و هرکسی باید بنگرد که برای فردا [ی خود] از پیش چه فرستاده است و [باز] از خدا بترسید. در حقیقت، خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» (حشر، ۱۸). گفتنی است که می‌توان عبارت تتمه‌ی آیه را به عنوان ذکر یک علت برای عبارات پیش از آن محسوب کرد (نک: قرشی ۱۳۷۷، ج ۱۱، ص ۱۰۷؛ طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۱۹).

۱. خداوند به اعمال نیک و بد شما آگاه است.

۲. در آخرت، همه‌ی اعمال ریزودرشت و پنهان و پیدای شما را برایتان حاضر می‌کند.

۳. پس از خدا بترسید و مراقب اعمالتان باشید و خود، نیک و بد آن را محاسبه کنید.

با توضیحاتی که داده شد، به کارگیری قیاس‌های اقتزانی در این نوع استدلال‌ها مشهود است. بدیهی است که در صورت‌سازی این‌گونه قیاس‌ها، گاهی تقدم و تأخر آیات به‌گونه‌ای است که

۱- قیاس استثنایی، قیاسی است که نتیجه یا نقیض آن در مقدمات وجود دارد. یکی از مقدمات قیاس استثنایی، لزوماً شرطی است و مقدمه دیگر یا عین مقدم است (وضع مقدم) و یا نقیض تالی (رفع تالی)؛ و نتیجه این دو قیاس به ترتیب یا عین تالی است و یا نقیض مقدم (مظفر، ۱۹۶۸، ص ۲۳۳-۲۳۴؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۸۰-۲۸۱؛ علامه حلی، ۱۳۸۱، ۲۷۸-۲۷۹).

تمهه‌ی آیه به‌عنوان یکی از مقدمات استدلال لحاظ می‌شود.

#### ۴-۱. زمینه‌سازی، تغییر موقعیت و ابتلا

حالات و اعمال آدمی در بستر شرایط و موقعیت‌ها می‌روید. از این‌رو، شرایط و موقعیت‌های مختلف، حامل بالقوگی‌های متفاوت در شکل‌دهی حالات و اعمال انسان است. انتخاب و تنظیم مناسب زمینه‌ها و شرایط، به‌مثابه عامل تسهیل‌کننده‌ای است که امکان شکل‌گیری‌ها و شکل‌دهی‌های مطلوب را بالا می‌برد. در روش زمینه‌سازی، همین امکانات بالقوه مدنظر است. طبق این روش، باید شرایطی را که تسهیل‌کننده‌ی حالات و رفتارهای مطلوب یا نامطلوب است، از پیش، به نحو مقتضی دگرگون کرد (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۹۶-۹۹).  
در بخشی از آیات این روش، خداوند انسان را به پیشگیری از وقوع حادثه‌ای توصیه می‌کند. این آیات معمولاً با ذکر علت همراهند.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از غیر خودتان، [دوست و] همراز مگیرید. [آنان] از هیچ ناپکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند. آرزو دارند که در رنج بیفتید. دشمنی از لحن و سخنان آشکار است و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگ‌تر است. در حقیقت، ما نشانه‌ها [ی دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم، اگر تعقل کنید. هان! شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید و [حال آن‌که] آنان شما را دوست ندارند و شما به همه‌ی کتاب‌ها [ی خدا] ایمان دارید و چون با شما برخورد کنند، می‌گویند: "ایمان آوردیم" و چون [با هم] خلوت کنند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را می‌گزند. بگو: "به خشم خود بمیرید" که خداوند به راز درون سینه‌ها داناست. اگر به شما خوشی رسد، آنان را بدحال می‌کند و اگر به شما گزندی رسد، بدان شاد می‌شوند و اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، نیرنگشان هیچ زبانی به شما نمی‌رساند. یقیناً خداوند به آنچه می‌کنند، احاطه دارد» (آل عمران، ۱۱۸-۱۲۰). در ابتدای آیه‌ی اول می‌فرماید که با غیرخودی‌ها و غیرمسلمانان (معاند) دوستی نکنید و برای همین یک عبارت، ادامه‌ی آیه و دو آیه پس از آن را به ذکر علت برای این نهی اختصاص می‌دهد.

۱. کسانی که هم‌کیش مسلمانان نیستند، در ناپکاری نسبت به آنان کوتاهی نمی‌ورزند.
۲. کسانی که هم‌کیش مسلمانان نیستند، آرزوی در رنج افتادن آنان را دارند.
۳. دشمنی آنان با مسلمانان بسیار است و با وجود تلاش در پنهان کردنش، باز هم در لحن کلامشان آشکار می‌شود.
۴. آنان مسلمانان را دوست ندارند.
۵. آنان پشت سر مسلمانان، رفتار دوگانه‌ای نسبت به حضورشان دارند و عداوتشان در غیاب ایشان آشکار می‌شود.
۶. آنان از خوشی مسلمانان ناراحت می‌گردند و از ناراحتی ایشان شاد می‌شوند.
۷. کسانی که چنین خصوصیتی دارند، شایستگی دوستی و همراز بودن با مسلمانان را ندارند.
۸. غیر هم‌کیشان با مسلمانان نسبت به ایشان چنین هستند.



۰. / غیر هم‌کیشان با مسلمانان، شایستگی دوستی و همراز بودن با مسلمانان را ندارند.

چنین بیانی در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی احزاب نیز مشاهده می‌شود.

تغییر موقعیت از دیگر شیوه‌های بیان است. از آنجاکه شرایط مختلف زمانی، مکانی و اجتماعی، مبدأ اثرگذاری‌های متفاوتی بر انسان است، برای ایجاد حالات مطلوب در وی لازم است روابط او با شرایط مزبور دگرگون شود. تفاوت این روش با روش زمینه‌سازی در آن است که زمینه‌سازی، مبتنی بر بالقوگی‌های بلند دامنه در شرایط مختلف است؛ اما در روش حاضر، آنچه بیش‌تر مدنظر است، جنبه‌ی بالفعل موقعیت‌ها و اثر آفرینی آنها است (نک: باقری ۱۳۷۴، ص ۹۹-۱۰۱). بیشتر این آیات، به‌طور صریح، به استفاده و غنیمت شمردن موقعیت‌های پرسود و پرهیز از موقعیت‌های زیان‌بار امر می‌کنند؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به آیات ۴۹ سوره‌ی طور و ۶-۲ مزمل اشاره کرد.

در آیه‌های آمده است: «و البتّه [خدا] در کتاب [قرآن]، بر شما نازل کرده است که هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند؛ زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد» (نساء، ۱۴۰). در این آیه نیز، سبب نهی از حضور در مجلسی را که در آن آیات خدا به استهزاء گرفته می‌شود، در پایان آیه عنوان می‌کند؛ بنابراین، می‌توان گفت:

۱. کسی که آیات خدا را به انکار و ریشخند می‌گیرد، کافر است.

۲. کسی که هم‌نشین او است و اعتراض نمی‌کند یا به هر ترتیب با او همکاری می‌کند، منافق

است (نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۷۲).

۳. سزای کافران دوزخ است.

۴. منافقان همانند کافرانند. (چون با آنان همکاری می‌کنند، حتی به اندازه‌ی نشستن در مجلسشان.

یا چون مانند ایشان می‌شوند به سبب نشست و برخاست با ایشان) (نک: طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۱۶).

۵. پس سزای منافقان نیز دوزخ است (خداوند هر دو گروه منافقان و کافران را با هم در دوزخ

جمع می‌کند).

۰. / پس برای دوری از دوزخ، در این‌گونه مجالس ننشینید.

ابتلا نیز از دیگر شیوه‌های بیان استدلالی است. در این روش، مراد این است که فرد بتواند

علی‌رغم فشار و اقتضای شرایط، خود مبدأ نحوه‌ی حرکت و شکل‌گیری خویش‌تن قرار گیرد. در روش

ابتلا، مقاومت در برابر شرایط و در نتیجه پیروی از الزام‌های درونی، مفروض است؛ یعنی مربی به

کام بلا می‌افکند و مرتبی باید به مواجهه برخیزد تا جایی که کار را به پایان ببرد. این ایستادگی در

متن عمل، مایه‌ی شکوفایی و ثمردهی وجود مرتبی است (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۰۹-۱۱۰).

این آیات، نوعی اطلاع‌رسانی به مردم از سنت‌های الهی، از جمله ابتلا است نه خود ابتلا.

«آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌گردند و آزمایش نمی‌شوند؟ و به یقین،

کسانی را که پیش از اینان بودند، آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند، معلوم دارد و دروغ‌گویان

را [نیز] معلوم دارد» (عنکبوت، ۲ و ۳). این آیات، عمده و اصل سبب ابتلای انسان‌ها از جانب

خداوند را بازشناختن راست‌گویان از دروغ‌گویان، مجاهدان و شکیبایان از خانه‌نشینان و بی‌صبران و

در یک کلام، جدا شدن مؤمنان واقعی از غیر واقعی معرفی می‌کند (نک: زمخشری ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۴۰-۴۳۹؛ طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۱۰۰).

بنابراین، می‌توان این آیات را استدلالی به حساب آورد و درباره‌ی آنها چنین گفت:

۱. ابتلا و یا آزمایش، انسان‌های نیک و بد و به‌طور کلی، سطح و اندازه ایمان و قیمت عمل هر کس را مشخص می‌کند.

۲. وقوع معاد حتمی است.

۳. انسان‌ها در معاد، در نظام جزا قرار می‌گیرند؛ یعنی هرکس باید بازتاب اعمال و سطح ایمان خود را ببیند.

۴. پس لازمه‌ی معاد این است که انسان‌ها آزمایش شوند.

چنین شیوه‌ی بیانی در آیات ۹۴ سوره‌ی مائده و ۳۱ سوره‌ی محمد نیز مشاهده می‌شود. در این دسته از آیات نیز با استدلال‌های قیاسی مواجهیم؛ اما تفاوت قابل ملاحظه‌ای نسبت به موارد پیشین مشاهده می‌شود. برخی از مقدمات به‌کار گرفته شده، مستند به تجربیات بشر و تکرار آن است. درواقع، بعضی از شواهد و مدارک مستند و تاریخی و تکرارپذیر، به‌عنوان مقدمات مسلم بحث در نظر گرفته شده است. شاید بتوان استناد به این موارد را نوعی استقرای ناقص مبتنی بر تعلیل<sup>۱</sup> محسوب کرد.

## ۱-۵. مبالغه در عفو و پاداش و پذیرش توبه

اصل فضل مانع آن است که فرد، به محض ارتکاب اولین خطا مؤاخذه و مجازات شود، بلکه به موجب آن لازم است که مربی، ابتدا به عفو کند و حتی در این عفو مبالغه ورزد؛ نه اینکه عفو او در برابر اعتذار مرتبی باشد. طبق این روش، مربی موارد فراوانی از خطاها و لغزش‌های مرتبی را نادیده می‌گیرد (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۱۵).

بخشی از آیات مربوط به این شیوه، بیان و تأیید این روش و بخشی دیگر، اعلام بخشش پیشتاز الهی است. در این آیات، با صراحت و بدون هیچ‌گونه پیچشی در کلام، اعلام می‌دارد که خداوند، شما را بخشید؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به آیات ۱۵۵ آل عمران و ۷۰ فرقان اشاره کرد. در آیات یادشده، عفو الهی با صراحت عنوان شده است؛ نه با کنایه یا فنون دیگر. تنها علتی نیز که برای آن ذکر شده است، اوصاف خداست؛ یعنی خداوند بسیار آمرزنده و بخشنده و بردبار است و یا نسبت به مؤمنان با تفضل است و به همین سبب، عفو و بخشش در شأن کریمانه‌ی اوست. از این رو، بر هرکس که بخواهد، می‌بخشد. پس در این آیات، با استناد به صفات الهی، از جمله غفور و رحیم و ذوفضل، این سنت خداوند، یعنی بخشش پیشتاز و حتی مبالغه‌آمیز، تعلیل شده است. توبه نیز

۱- در صورتی که موارد مشاهده شده در استقرا وصف مشترکی داشته باشند که مبتنی بر علت واحدی باشد، به سبب استحاله تخلف معلول از علت تامه، با مشاهده‌ی تعداد محدودی از موارد جزئی، می‌توان حکم را به همه‌ی افراد نوع نسبت داد. به این نوع استقرای یقین‌آور، استقرای ناقص مبتنی بر تعلیل می‌گویند (مظفر، ۱۹۶۸، ص ۲۹۷-۲۹۸؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۲۹-۲۳۱؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۰، ص ۳۶۰-۳۶۲).

از دیگر شیوه‌های بیان در آیات استدلالی است. توبه به‌مثابه یک روش تربیتی است. از آیات قرآن برمی‌آید که خداوند دو توبه دارد: توبه‌ی اول، توبه‌ی هدایت و توفیق است و خداوند ضمن آن، بنده‌ی خویش را نسبت به زشت‌کاری‌اش واقف می‌گرداند و به سمت استغفار هدایتش می‌کند. توبه‌ی اول خدا (به استناد آیات ۱۰۲ و ۱۱۸ سوره‌ی توبه و ۲۶ و ۲۷ سوره‌ی نساء)، توبه‌ی ساز است و موجب می‌شود که انسان خطاکار، تائب شود و بازآید و هنگامی که بنده در اثر توبه‌ی اول خدا، به استغفار روی آورد و تائب شد، توبه‌ی دوم خدا آشکار می‌شود و آن توبه‌ی قبول است و با مغفرت همراه می‌شود و خداوند که اینچنین کثیرالرجوع است، خود را ثواب نامیده و این نام نشانگر فضل و رحمت او بر انسان‌ها است<sup>۱</sup> (نک: باقری، ۱۳۷۴، ۱۱۶-۱۱۷؛ نک: احمدی، ۱۳۶۴، ص ۲۸۸-۲۹۵).

در آیات مربوط به این روش تربیتی نیز بیش‌تر به صفات خداوند استناد شده است. شاید بتوان گفت در این روش نیز، مانند روش مبالغه در عفو، این آیات معمولاً با ذکر بعضی از صفات خداوند و استناد به آن، صورت استدلالی پیدا کرده است.

همچنین، اصل فضل ایجاب می‌کند که اگر از مرتبی، عمل مطلوبی (هرچند ناچیز) سر زند، مربی آن را بی‌پاسخ نگذارد. بلکه باید گفت به اقتضای این اصل، پاداش به چنین فردی می‌تواند از مرز عدالت درگذرد و مربی به صلاح‌دید خویش می‌تواند او را بیش‌ازحد استحقاقش، مورد لطف قرار دهد. چنین بلندنظری در جزا و پاداش، مرتبی را با شوق و انگیزه‌ای مضاعف به حرکت وامی‌دارد (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۱۹-۱۲۰).

بنا بر آنچه در روش توبه نیز گفته شد، روش مبالغه در پاداش از فضل خداوند ناشی می‌شود و بنابراین لازم نیست برای آن علتی اقامه شود. تنها علتی که گاه دیده می‌شود؛ مانند این آیه است: «و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است» (شوری، ۲۳)؛ یعنی این صفت خداوند را سبب افزایش در پاداش مقرر معرفی کرده است (نک: قرشی، ۱۳۷۷، ج ۹، ص ۴۷۸). همچنین در این مورد می‌توان به آیات ۲۶۱ سوره‌ی بقره و ۴۰ سوره‌ی نساء نیز اشاره کرد.

این نوع آیات نیز مشتمل بر استدلال قیاسی هستند؛ اما مقدمات آن از مسلمات آموزه‌های دینی اخذ شده است. در واقع، صفات الهی به‌عنوان پیش‌فرض و مقدمات صادق لحاظ شده است. در برخی موارد نیز شیوه‌ی استدلالی تمثیلی مشهود است. هرگاه آیه‌ی شریفه به انسان به‌عنوان خلیفه‌الله نگریسته و از او خواسته است تا رفتار و کردارش را به صفات الهی نزدیک سازد، در واقع، از تمثیل استفاده شده است. توضیح اینکه خداوند چنین صفتی دارد؛ پس از شما انسان‌ها به‌عنوان کسانی که قرار است متمثل به صفات الهی شوید، نیز چنین صفاتی (ولو در درجات پایین‌تر) انتظار می‌رود.

۱- به استناد آیات ۱۶۰ بقره، ۶۴ نساء، ۳۹ مائده، ۱۰۴ توبه، ۲ غافر، ۲۵ شوری.

## ۶-۱. معرفی الگو

در این روش مربی می‌کوشد نمونه‌ی رفتار و کردار مطلوب را عملاً در معرض دید متربی قرار دهد و بدین‌گونه، موقعیت اجتماعی او را دگرگون کند تا او به پیروی بپردازد و حالات نیکویی مطابق با آن عمل نموده، در خویش پدید آورد (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۰۱-۱۰۴؛ قطب، ۱۳۶۲، ص ۲۴۴-۲۵۳).

نکته‌ای که در شیوه‌ی بیان آیات این بخش دیده می‌شود، دقت در معرفی الگوست؛ در بیشتر قریب به اتفاق مواردی که الگویی معرفی می‌شود، به ویژگی خاصی که موجب الگو شدن وی است، نیز اشاره می‌کند؛ به‌عنوان مثال، آیات ۹ سوره‌ی انعام، ۵۱-۵۴ سوره‌ی انبیاء، ۵۴-۵۵ سوره‌ی مریم و ۴ سوره‌ی ممتحنه از این دسته هستند. به بیان دیگر، همین ارائه‌ی معیار، نشانه‌ی عقلانی و منطقی بودن انتخاب الگو از نظر قرآن است و گویای این است که حتی تقلید، باید از روی انتخاب دقیق و آگاهانه باشد و تقلید کورکورانه جایز نیست.

این دسته آیات، مشمول یک استدلال عقلی کلی هستند که می‌تواند موارد مشابه را تحت پوشش قرار دهد. توضیح اینکه همواره رفتار مربی در متربی مؤثر است. اگر مربی مؤدب به آداب الهی باشد، متربی نیز چنین خواهد شد. پس شناسایی و معرفی مربی مؤدب به آداب الهی لازم است. همان‌گونه که بیان شد، در این موارد با یک قیاس استثنایی وضع مقدم روبرو هستیم.

## ۷-۱. تکلیف به قدر وسع و مجازات به قدر خطا

در نظام تربیتی اسلام، مربی تنها مجاز است به وسع مخاطب خود نظر بدورد و بر پایه‌ی آن تکلیف کند. باید چیزی بگوید که در توان فهمی او باشد و چیزی بخواهد که در توان عملی او باشد (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷-۱۲۹). آیاتی که در زمینه‌ی این روش تربیتی یافت می‌شود، یک شاه‌کلید دارد که در چند سوره و با چند عبارت شبیه به هم ذکر شده است و اصل آن این است: «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا؛ خداوند هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.» بیشتر آیات دیگر نیز با قرار گرفتن کنار این آیه، استدلالی کامل به دست می‌دهند؛ به‌عنوان مثال، در آیه‌ای می‌فرماید: «[روزه در] روزهای معدودی [بر شما مقرر شده است]؛ [ولی] هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد، [به همان شماره] تعدادی از روزهای دیگر [را روزه بدارد] و بر کسانی که [روزه] طاقت فرساست، کفاره‌ای است که خوراک دادن به بینوایی است...» (بقره، ۱۸۴). می‌توان چنین گفت که حکم روزه در روزهای ماه رمضان واجب است. کسی که در ماه رمضان بیمار باشد و توان روزه را نداشته باشد، روزه از حد وسع او خارج است. بنا بر آیه‌ی کلیدی، خداوند، تکلیفی فراتر از حد وسع، از کسی نمی‌خواهد. پس روزه بر بیماری واجب نیست که توان آن را ندارد؛ بنابراین، حکم دیگری برای او جایگزین روزه می‌شود (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۱). برای مشاهده‌ی سایر نمونه‌ها می‌توان به آیات ۸۹ سوره‌ی مائده و نیز ۹۱-۹۳ سوره‌ی توبه مراجعه کرد.

در روش مجازات به قدر خطا نیز، باید مجازات و میزان و نحوه‌ی آن، تابع خطای متربی باشد

۱- بقره، ۲۸۶؛ برخی آیات مشابه نیز عبارت است از: بقره، ۲۳۳؛ انعام، ۱۵۲؛ اعراف، ۴۲؛ مؤمنون، ۶۲.

و عوامل دیگری چون وضع و حال مربی در حین مجازات دخیل نباشد. خطای فرد، تنها محدود به آنچه از او سرزده، نیست بلکه آثار خطای او بر روی دیگران نیز جزئی از خطای او محسوب می‌شود. اگرچه هیچ‌کس بار دیگری را بر دوش نمی‌گیرد؛ اما اگر کسی باری بر دوش دیگران گذاشته باشد، این بار بر دوش خود او نیز خواهد آمد و درواقع، این بار خود اوست نه از آن دیگری و چنانچه سنگینی آن، از حد طاقت فرد نیز درگذرد، مانعی برای مجازات نخواهد بود؛ زیرا معیار حد طاقت، در تکلیف مطرح است نه در تنبیه (نک: باقری ۱۳۷۴، ص ۱۳۰-۱۳۲).

این روش شامل سه مطلب اساسی است که هر یک از آنها از دسته‌ای از آیات برداشت می‌شود. مرتبه‌ی اول که ناظر به افزون نبودن مجازات بر میزان قبح عمل است، با صراحت بیان شده است؛ مانند اینکه می‌فرماید: «... و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود» (انعام، ۱۶۰).

مرتبه‌ی دوم ناظر بر محاسبه‌ی نتایج و ثمرات سوء عمل در کل ادوار زمانی و مکانی است و درباره‌ی آن آیاتی دیده می‌شود که با استدلال این امر را تأیید می‌کند؛ مثلاً می‌فرماید: «تا اینکه روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند و [نیز] بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند. آگاه باشید چه بد باری را می‌کشند» (نحل، ۲۵).  
با توجه به این آیات می‌توان گفت:

۱. هرکس در روز قیامت باید بار گناهانش را به‌طور تمام و کمال بردارد.
۲. تفاوتی ندارد که کسی عامل گناه باشد یا آمر یا مسبب آن؛ در این موارد نیز او در گناه شریک است.

۳. پس تمام گناهان یک فرد، شامل گناهانی است که او عامل یا آمر یا مسبب آن بوده است.  
۴. پس باید بار گناهان خود و نیز بار گناهانی را به دوش بکشد که دیگران به‌واسطه‌ی او مرتکب شده‌اند.

در این دسته آیات نیز مسئله‌ی تکلیف در حد وسع و مجازات به قدر خطا به‌عنوان یکی از افعال پسندیده‌ی الهی مطرح شده است و به همان منظور، از انسان خواسته شده که او نیز چنین ملاحظاتی را در روش تربیتی خود پیش گیرد. بدیهی است علاوه بر استدلال عقلی و قیاسی مبنی بر حسن فعلی چنین اموری به انسان یادآور می‌شود که در مقام خلیفه‌اللهمی، چنین صفاتی را در ارتباط با متربی خویش به‌کار گیرد. همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره شد، چنین روشی همان به‌کارگیری تمثیل منصوص‌العله<sup>۱</sup> خواهد بود.

۱- هنگامی که جهت مشابهت در تمثیل، علت تامه برای ثبوت حکم در موضوع اصلی باشد، به سبب استحاله تخلف معلول از علت تامه، می‌توان حکم موضوع اصلی را به مورد مشابهت تسری داد. این نوع تمثیل، یقین‌آور است و منصوص‌العله نامیده می‌شود (مظفر، ۱۹۶۸، ص ۲۹۹-۳۰۱؛ نصیرالدین طوسی، ۱۲۸۰، ص ۳۶۲-۳۶۶؛ علامه حلی، ۱۲۸۱، ۳۹۸).

## ۸-۱. مرحله‌ای کردن تکالیف و تجدیدنظر در آنها

خداوند در مقام تربیت، انجام پاره‌ای از تکالیف را به جای آنکه یک‌باره و به‌تمامی درخواست کند، به‌تدریج در چند مرحله به میان آورده و نهایتاً صورت کامل تکلیف را مطرح ساخته است. به‌مقتضای این روش، مربی باید پاره‌ای از تکالیف را که مایه‌ی زحمت است، در چند مرحله تنظیم کند و صورت نهایی تکلیف را در مرحله‌ی آخر آشکار سازد. خداوند درباره‌ی برخی از تکالیف، از این روش استفاده کرده است و به جای اینکه حکم نهایی را به‌یک‌باره اعلام کند، آن را مرحله‌به‌مرحله مطرح کرده است؛ به‌عنوان مثال، دوستی با کفار و دشمنان خدا از جمله‌ی این تکالیف است (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۵۳-۱۵۴).

همچنین درباره‌ی ربا که منفورترین چیزها نزد خداوند است؛ ابتدا در مکه، آیه‌ای نازل شد که در آن هیچ غلظتی دیده نمی‌شود، بلکه به‌صورت ملایمی عنوان می‌کند که برکت مال، در زکات است؛ نه در ربا.<sup>۲</sup> پس از آن در مدینه، آیه‌ای نازل شد که در آن با تندی، از ربا نهی نکرده اما با امر به تقوا، از عذاب خداوند حذر داده است.<sup>۳</sup> اما دست‌آخر، آیات دیگری نازل شد که جزو شدیدالحن‌ترین آیات قرآن به‌شمار می‌روند<sup>۴</sup> (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۵۳-۱۵۴).

خداوند متعال در تکالیفی که آنها را به‌صورت مرحله‌ای واجب کرده است، ابتدا به‌وسیله‌ی استدلال از ضررها و معایب چیزی سخن می‌گوید که قرار بر تحریم آن است و افراد را از نظر فکری برای پذیرش حکم آماده می‌کند و سپس حکم تحریم را مطرح می‌سازد. در روند تحریم ربا در آیه‌ای می‌فرماید: «و آنچه [به قصد] ربا می‌دهید تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد، نزد خدا فزونی نمی‌گیرد و [ولی] آنچه را از زکات- درحالی‌که خشنودی خدا را خواستارید- دادید، پس آنان همان فزونی یافتگانند [و مضاعف می‌شود]». در این آیه می‌فرماید که مال ربوی افزایش پیدا نمی‌کند؛ اما چرا؟ در ادامه می‌فرماید: آنچه زکات می‌دهید، در صورتی‌که خشنودی خدا را بخواهید، فزونی می‌یابد. این بدین معنی است که زکات نیز هنگامی فزونی می‌یابد که انگیزه‌ی آن خشنودی خدا باشد. پس فزونی یافتن مال، صرفاً آن زمانی اتفاق می‌افتد که خشنودی خدا در آن باشد. خداوند به ربا راضی نیست؛ پس مالی که به‌عنوان ربا داده و گرفته می‌شود، هرگز فزونی نمی‌یابد؛ بنابراین، باید گفت فزونی یافتن مال، صرفاً ناشی از رضایت خداست. پس:

۱. اگر مالی بخواهد به‌واقع فزونی بیابد، باید رضایت خدا در آن باشد.

۲. خداوند از دادن و گرفتن مال به ربا راضی نیست.

۱- این آیات بنا بر ترتیب تقریبی نزولشان عبارت است از: ۲۷-۲۹ فرقان؛ ۱۰۵ بقره؛ ۱۰۹ همان؛ ۲۸ و ۶۹ و ۱۱۸-۱۲۰ آل عمران؛ ۱۲ و ۱۳ ممتحنه؛ ۱۳۹، ۱۴۴ و ۸۹ نساء؛ در بعضی از آیات قرآن، اهل کتاب نیز کافر نامیده شده‌اند؛ مانند بقره، ۱۰۵؛ آل عمران، ۷۰ و ۹۸؛ نساء، ۴۴ و ۵۱؛ حشر، ۲ و ۱۱؛ بینه، ۱ و ۶؛ در برخی از آیات، این موضوع نیز با وعده‌ی عذاب همراه است؛ از جمله: ۱۴ و ۱۵ و ۲۲ مجادله، ۶۰ مائده، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۸۱ و مائده، ۲۳ و ۲۴ توبه.

۲- نک: ۳۱ روم.

۳- نک: ۱۳۰-۱۳۱ آل عمران.

۴- نک: بقره، ۲۷۵-۲۷۶ و ۲۷۸-۲۷۹.

۳. مالی که دادوستد آن مرضی خدا نباشد، افزون نمی‌شود.

۰. / پس مالی که در طریقه‌ی ربا قرار می‌گیرد، فزونی حقیقی نخواهد یافت.

قرآن ربا را با انفاق‌های خالصانه مقایسه می‌کند و می‌فرماید: ربا گرچه ظاهراً افزایش مال است؛ اما نزد پروردگار افزایش نیست، افزایش واقعی در انفاق فی سبیل اللّٰه است و بر اساس این تفسیر، آیه مقدمه‌ای است بر مسئله‌ی تحریم ربا که نخست پیش از هجرت پیامبر (ص)، به صورت يك اندرز اخلاقی بیان شد و پس از هجرت، در سه سوره‌ی دیگر قرآن (سوره‌های بقره، آل عمران و نساء)، تحریم آن به صورت تدریجی پیاده گشت. اگر چنین باشد، نهایتاً از این آیه چنین استدلال می‌شود که ربا، منفعتی ندارد (این به این معنی نیست که ضرر هم ندارد)؛ اما هنوز به حرمت آن اشاره‌ی مستقیم نشده است.

اما بر اساس روش تجدیدنظر در تکالیف، اگر ضعف متربی در به دوش گرفتن تکلیف، عملاً آشکار شد، باید مربی فروتر آید و آسان‌تر بگیرد و پس از تجدیدنظر، تکلیف تازه‌ای به دست دهد. خداوند از اینکه در دستور اولیه‌اش تجدیدنظر کند، شرم نکرده و این را وهنی به ساحت خویش ندیده است (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۵۴-۱۵۵)؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به آیات ۶۵-۶۶ انفال و ۱۷۸-۱۸۷ بقره اشاره کرد.

از آنجایی که وضع و یا لغو تکالیف در حیطه‌ی اختیارات الهی است، تجدیدنظر در آنها نیز در حیطه‌ی اختیارات اوست؛ به‌عنوان نمونه در آیاتی می‌فرماید: «ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از [میان] شما بیست تن شکبیا باشند، بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما يك صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند؛ زیرا آنان قومی هستند که نمی‌فهمند. اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست. پس اگر از [میان] شما يك صد تن شکبیا باشند، بر دویست تن پیروز شوند و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند و خدا با شکبیا یان است» (انفال، ۶۵-۶۶). در این آیات، ضعف مؤمنان در قبال تکلیف، موجب تخفیف شده است. به‌طور ضمنی با استدلال از این آیه استفاده می‌شود که «در مدیریت، گاهی باید به دلیل تغییر شرایط و متناسب با مخاطب، آیین‌نامه‌ها تغییر کند و این منافات با قاطعیت ندارد. در قانون‌گذاری باید به روحیه و توان افراد نیز توجه داشت» (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۳۶۱).

این دسته آیات به تدریجی بودن برخی از فرمان‌های الهی اشاره دارند و با ذکر علل و یا ضرورت انقیاد از دستورات شارع مقدس، به انسان‌ها می‌آموزند که در فرآیند تعلیم و تربیت لازم است به این امر خطیر توجه شود. در اینجا نیز مجدداً با تمثیل‌های منصوص‌العله روبرو هستیم.

## ۹-۱. تزکیه و تعلیم حکمت

کشش‌ها و کشمکش‌های نفسانی، توازن عقل را به هم می‌زند و عقل را هم در حیطه‌ی نظر و اندیشه و هم در حیطه‌ی عمل و کردار، به خطا می‌راند. چنانکه حب و بغض، چشم عقل را چنان احول می‌کند که اندیشه‌ی حق را سست و اندیشه‌ی باطل را استوار و متین می‌پندارد. در عرصه‌ی عمل نیز تن دادن به هوس‌ها و پیروی هوی‌ها کار عقل را به‌جایی می‌رساند که عمل شنیع را

نیک می‌بیند و عمل نیک را شنیع. از این رو، در این روش، سعی بر آن است که جلوی طغیان‌های درونی و نفسانی گرفته شود که مانع عقل‌ورزی و اندیشه‌ی صحیح است. این هوی‌های درونی، مانند علاقه و دل‌بستگی یا کینه و نفرت، برآوردن همه‌ی امیال نفس، عجب، خشم و غضب، عناد و انکار و نظایر آنها است (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۴۱-۱۴۲).

در این شیوه، نظر بر مهار طغیان‌های نفسانی مانع اندیشه و تعقل است. در میان این آیات، خداوند متعال، از انسان‌هایی یاد می‌کند که دچار موانع عقل‌ورزی هستند و آن خصوصیتی را برمی‌شمرد که در آنان موجبات این موانع را ایجاد کرده است. این شیوه‌ی بیان مصداق استدلال است؛ مثلاً در آیه‌ای می‌فرماید: «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟» (جاثیه، ۲۳). از این آیه می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

۱. کسی که خواسته‌های نفسانی‌اش را معبود خود قرار دهد، مانعی بر حواس باطنی‌اش ایجاد می‌شود.

۲. کسی که در حواس باطنی‌اش مانعی از فهم داشته باشد، دچار مانع برای هدایت می‌شود.

۳. پس پیروی از هوای نفس، مانع هدایت انسان است.

بسیاری از آیات دیگر این روش (از جمله ۱۵۵ نساء، ۷۴ یونس و ۳۵ غافر) نیز مشابه مورد یادشده هستند.

حکمت، علمی است که می‌توان با آن در حیطة اندیشه و عمل، به واقع و حق نایل شد. درباره‌ی تعلیم حکمت، خداوند متعال با به چالش کشیدن عقل آدمی، او را به تفکر وامی‌دارد تا پله به پله، به حکمت دست یابد. با نظر به این روش، مربی باید چنین سیری را همراه با مربی ببیند و او را در معرض علم و حکمت قرار دهد. با حصول حکمت، عقل فربه می‌شود و بنیه‌ای استوار می‌یابد و شکوفایی عقل در فراهم آمدن چنین بنیه‌ای است (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۴۲-۱۴۵).

در آیات مربوط به این روش تربیتی، دو شیوه دیده می‌شود:

۱. به‌صراحت باب یک استدلال کاملاً عقلی را باز می‌کند و فکر انسان را در برابر یک پرسش قرار می‌دهد.

۲. روش دیگر آنکه مستقیماً به تفکر امر نمی‌کند یا به استدلالی اشاره ندارد، بلکه با عباراتی غیرمستقیم مخاطب را وادار به تفکر می‌کند؛ مثلاً در آیات مرتبط به حضرت ابراهیم و قومش، این روش دیده می‌شود. ایشان پس از آنکه بت‌ها را شکست و قوم درباره‌ی شکست آنها از ایشان سؤال کردند، به قوم خود گفت: «... [نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است، اگر سخن می‌گویند از آنها بپرسید» (انبیاء، ۶۳). این جمله‌ی حضرت ابراهیم، قوم را به تفکر وامی‌دارد. چنانکه مشاهده می‌شود قوم درباره‌ی شکست بت‌ها می‌پرسند که آیا تو شکسته‌ای؟ حضرت ابراهیم به جای اینکه مستقیماً به سؤال پاسخ دهد یا شروع به انتقاد از بت‌پرستی نماید، به ایشان می‌گوید که از خودشان بپرسید اگر می‌توانند حرف بزنند. این کلام، آنان را از فضای پیشین خارج می‌کند و به فکر



می‌اندازد. سخنان ابراهیم، بت‌پرستان را تکان داد وجدان خفته آنان را بیدار کرد؛ همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله‌های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنان را از پشت پرده‌های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت. در يك لحظه‌ی کوتاه و زودگذر، از این خواب عمیق و مرگ‌زا بیدار شدند، چنانکه قرآن می‌گوید: «آنان به وجدان و فطرتشان بازگشتند و به خود گفتند حقا که شما ظالم و ستم‌گرید هم به خویشتن ظلم و ستم کردید و هم بر جامعه‌ای که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده‌ی نعمت‌ها.» جالب اینکه در آیات قبل، آنان ابراهیم را متهم به ظالم بودن کردند؛ ولی در اینجا دریافتند که ظالم اصلی و حقیقی خودشان هستند (نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۴۳۹-۴۴۰). سوره‌ی انعام آیات ۷۶-۷۹ نیز نکاتی مشابه را مطرح کرده است.

آیاتی از این دست، به برخی زنجیره‌های غیبی علت و معلولی اشاره دارند که ذهن بشر را یارای فهم آن نیست. در این آیات، به تأثیر تزکیه و رشد معنوی در بالندگی و کسب حکمت در افراد اشاره می‌شود. مواد این استدلال قیاسی، از تجربیات یا تعقل انسان به دست نیامده است، بلکه به‌عنوان یک فرآیند قطعی علی معلولی از جانب شارع مقدس بیان شده است.

#### ۱-۱۰. بیان مهر و قهر و عطا و حرمان

بیان محبت یک ضرورت است. به زبان آوردن مهر، مایه‌ی تحکیم پیوند تربیتی است و حفظ این پیوند، لازمه و زمینه‌ی اثرگذاری مربی و متربی است. ازاین‌رو، در توصیه‌های اسلامی، به زبان آوردن مهر مورد تأکید است، به‌طوری‌که در کتب روایی، بابی با عنوان آگاهانیدن دوستان از محبت درونی به آنان وارد شده است.

مربی با بیان محبت پیشی‌جوینده خویش نسبت به متربی، او را دلبسته‌ی خویش می‌گرداند. این دلبستگی، بسیار قدرتمند و کارساز است و می‌توان با تکیه بر آن، فرد را آماده و بلکه طالب به بر دوش گرفتن تکالیف ساخت: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لَتُصَنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي (طه، ۳۹)؛... و مهری از خودم بر تو افکندم تا زیر نظر من پرورش یابی.»

بیان محبت علاوه بر اظهار صریح آن، گاه به صورت دیگری انجام می‌پذیرد. ستایش یکی از این گونه موارد است که آن نیز همچون بیان محبت، در مستمع، مؤثر و کارآمد است. البته ستایش بی‌جا که مرادف چاپلوسی است، از این سخن مستثنا است: «وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۵۸-۱۶۰).

گاه نیز ستایش به نحو غیابی انجام می‌شود که در این صورت، مستمع را بر سر شوق و رغبت می‌آورد تا خود را لایق چنین ستایشی بگرداند: «وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (ص، ۳۰)؛ و سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه نیکو بنده‌ای! به‌راستی او توبه‌کار [و ستایشگر] بود.»؛ و «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (ص، ۴۴)؛ ما او را شکیبایافتیم. چه نیکو بنده‌ای! به‌راستی او توبه‌کار بود.»

بسیار مشاهده می‌شود که خداوند نسبت به جهادگران، تقواییشان، توکل‌کنندگان و... ابراز

محبت کرده است (نک: بقره، ۲۲؛ آل عمران، ۱۵۹، ۱۴۶؛ مائده، ۹۳؛ توبه، ۴، ۱۰۸؛ حجرات، ۹؛ صف، ۴). باید این تکمله را افزود که بیان قهر نیز همچون بیان مهر، قدرتمند است؛ زیرا قهر، منع مهر است. اگر مهر نافذ باشد، منع آن نیز نافذ و برانگیزنده خواهد بود. به زبان آوردن و ابراز بی‌مهری، ترس از حرمان را در مخاطبی که دلبسته است، دامن می‌زند و همین ترس، عامل بازدارنده‌ی نیرومندی است که تخطی را مهار می‌زند. نباید از این نیرومندی و تعیین‌کنندگی غافل شد و به روش‌هایی چون زجر و تنبیه روی برد، چه این شیوه‌ها از حیث تأثیر، بسی فروتر هستند (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۵۹). خداوند در آیات دیگری نیز نسبت به متجاوزان، ناسپاسان، فخرپروشان و... بیان قهر کرده است (بقره، ۲۷۶، ۱۹۰؛ آل عمران، ۳۲، ۵۷؛ نساء، ۳۶؛ مائده، ۶۴؛ انفال، ۵۸؛ نحل، ۲۳). همان گونه که ستایش، یکی از شاخه‌های بیان مهر است، در برابر آن، نکوهش نیز از شاخه‌های بیان قهر است (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۶۰). در این زمینه می‌توان آیات ذیل را ذکر کرد: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (جمعه، ۵)؛ همچنین: «كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (مائده، ۷۹)

ویژگی روش عطا و حرمان این است که محبت یا عدم محبت را در کسوت کردار نمودار می‌سازد. از آنجاکه کردار، دلیل صدق گفتار است، این دو شیوه در کنار همنند و مکمل همدیگر. ابراز محبت هنگامی که جامه عمل بپوشد، به صورت اعطای هدیه به کسی و منع محبت به طریق محروم ساختن او از آنچه به وی ارزانی شده بود، نمودار می‌شود. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: برای اهل آبادی‌ها اگر ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند، درهای برکات آسمان و زمین را می‌گشودیم: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (اعراف، ۹۶). خداوند از این عطا با نام هبه یاد می‌کند (نک: باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۶۰).

در آیات مربوط به این روش، نمونه‌هایی از عطایا و حرمان‌های الهی نام برده شده است و شیوه‌های بیان آن از نظر بلاغی، کاملاً صریح به نظر می‌رسند؛ ولی می‌توان در آنها استدلال‌هایی را یافت؛ مثلاً آیه‌ای می‌فرماید: «پس [دعای] او را اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته [و آماده حمل] کردیم؛ زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌کردند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند» (انبیاء، ۹۰).

«سرعت در کار خیر و دعا همراه با بیم و امید، در استجاب دعا مؤثر است» (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۷، ص ۴۹۳) و چون آنان سرعت در خیرات داشتند و خدا را با بیم و امید می‌خواندند، پس خداوند دعایشان را اجابت کرد و به آنان عطایایی بخشید. آیات ۳۹ سوره‌ی ابراهیم، ۴۹، ۵۰ و ۵۳ سوره‌ی مریم و ۳۰ و ۴۳ سوره‌ی ص نیز نمونه‌های دیگری از عطایای الهی را متذکر شده است.

چنانکه گفته شد، محروم کردن نیز ابزاری برای تربیت است که آن نیز در قرآن کریم دیده می‌شود: پس به سزای ستمی که از یهودیان سرزد و به سبب آنکه [مردم را] بسیار از راه خدا بازداشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال شده بود، حرام گردانیدیم (نساء، ۱۶۰)؛ و بر

یهودیان، هر [حیوان] چنگال‌داری را حرام کردیم و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم، به‌استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست یا آنچه با استخوان درآمیخته است. این [تحریم] را به سزای ستم‌کردنشان، به آنان کیفر دادیم و ما البته راست‌گوییم (انعام، ۱۴۶)؛ و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می‌کنیم (طه، ۱۲۴). در آیات قرآن کریم که در آنها بیان مهر یا قهر دیده می‌شود، بیشتر آنها بیان صریح است؛ مانند آیه‌ای که می‌فرماید: «از اندازه درنگزید؛ زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد» (بقره، ۱۹۰)؛ خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد پس اگر می‌خواهید از محبت خدا محروم نباشید، متجاوز نباشید؛ یا اینکه می‌فرماید: «و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد» (همان، ۱۹۵)؛ «محبوب خدا شدن، بهترین تشویق برای احسان است» (قرآنتی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۱۰). در این گونه آیات که به‌عنوان فرض اولیه، محبت یا عدم محبت خداوند نسبت به گروه‌های مختلف اعلام می‌شود، اثر تربیتی بدین گونه است که شخص نتیجه می‌گیرد که اگر جزو این گروه باشد، خدا او را دوست دارد و اگر جزو آن گروه باشد، خدا او را دوست ندارد.

این دسته از آیات، با ذکر حقایقی از احوال بشر، به زبان آوردن برخی احساسات توسط مربی را موجب رشد تربیتی می‌داند. ذکر نمونه‌های متعدد و سپس درخواست از انسان‌ها برای الگوگیری از موارد مشابه، تمثیل منطقی را رقم می‌زند. از آنجاکه برای موارد ذکرشده، دلیل و برهان و قیاس نیز آورده شده است، می‌توان به تمثیل منصوص‌العله اشاره کرد.

### نتیجه‌گیری

۱. آیات تربیتی قرآن کریم به فراخور مرتبه‌ی شناختی افراد، با روش‌های منطقی و استدلالی، حقایق نجات بخش را القاء کرده است.
۲. تبیین آیات تربیتی، نوعاً جنبه‌ی منطقی و استدلالی دارد و تحریک عقل و منطق آدمی برای رشد و تربیت وی مورد عنایت قرآن کریم است. در تمام موارد ده‌گانه‌ی یادشده مشاهده شد که به‌کارگیری قیاس‌های اقتزانی و استثنایی شایع بوده و در مواردی از تمثیل منصوص‌العله و گاهی از استقرای ناقص مبتنی بر تعلیل نیز استفاده شده است.
۳. از آنجاکه برخی افراد با تحریک عواطف و احساس درونی، بهتر برانگیخته می‌شوند، پیام مستقیم بعضی از آیات تربیتی قرآن، انگیزشی و تحریکی است.
۴. تربیت انسان و نمایاندن راه صحیح به او و ایجاد الزام در او برای پیمودن یک مسیر، نیازمند درک عمیق و شعور منطقی است تا در فراز و نشیب‌های زندگی، تحت تأثیر عوامل محیطی و یا دگرگونی شرایط بر آن پایبند بماند؛ از این‌رو، آیات تربیتی قرآن با ارائه‌ی مفاهیم والا و مطالب عقلانی، بشریت را به این سمت سوق داده است.
۵. مضامین تربیتی قرآن کریم با شیوه‌های بیانی آن در کمال تناسب و هماهنگی هستند؛ به‌طور مثال، روش‌های تکلیف به قدر وسع و مجازات به قدر خطا، به‌صورت کاملاً منطقی،

چرایی و چگونگی تکلیف و جزا و سزای عمل کردن یا سرباز زدن از آن را تحلیل و تفهیم می‌کند. ۶. از آنجاکه تنها به کارگیری منطق و استدلال برای هدایت و راه‌یابی در مسیر رشد و تربیت کفایت نمی‌کند، قرآن کریم از روش‌های دیگری مانند تصویرسازی و تشبیه نیز استفاده کرده است و این یکی از رموز جاودانگی قرآن کریم است. ۷. نمای کلی آیات تربیتی قرآن، در قالب‌های معرفتی و انگیزشی، به‌منظور دستیابی به هدایت و کمال مطلوب بشریت است.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الاشارات و التنبیها (ج ۱)؛ قم، البلاغه، ۱۳۷۵ ش.
- احمدی، سید احمد؛ اصول و روش‌های تربیت در اسلام؛ اصفهان، دفتر فوق برنامه جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۴ ش.
- باقری، خسرو؛ نگاهی دوباره به تربیت اسلامی؛ چاپ سوم، تهران، مدرسه، ۱۳۷۴ ش.
- رحیمی، علیرضا؛ تعلیم و تربیت بصیرت‌گرا؛ تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۹ ش.
- زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
- طوسی، نصیرالدین؛ اساس الاقتباس؛ ۱۳۸۰ ش.
- علامه حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف؛ الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید؛ چاپ دوم، قم، بیدار، ۱۳۸۱ ش.
- قرائتی، محسن؛ تفسیر بازنگاری مصطفی بروجردی؛ تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳ ش.
- نور؛ چاپ تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم.
- قرشی، سید علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث؛ چاپ سوم، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش.
- قطب، محمد؛ روش تربیتی اسلام؛ ترجمه‌ی سید محمد مهدی جعفری؛ چاپ سوم، بی‌جا، مؤسسه انجام کتاب، ۱۳۶۲ ش.
- مظفر، محمد رضا؛ المنطق؛ چاپ سوم، نجف اشرف، مطبعه النعمان، ۱۹۶۸ م.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴ ش.